

جعل و تحریف در روایات اسباب نزول (بخش دوم)

سید موسی صدر - حسن ربانی

* شأن نزول سوره عبس

عبس و تولى ان جائه الاعمى و مايدريك لعله يزكى (...)

درباره سبب نزول این سوره، میان مفسران دو نظریه وجود دارد:

نظریه اول: مقصود از آیات فوق پیامبر اکرم (ص) است. صاحبان این نظریه با استناد به یک سلسله روایات که در بعضی از کتابهای حدیث ۱ و اسباب نزول ۲ آمده است، بر این باورند که پیامبر به خاطر رفتاری که با ابن امّ مکتوم داشت، مورد سرزنش و عتاب الهی قرار گرفت و این آیات نازل شد. اصل جریان از زبان این روایات این گونه است:

در حالی که پیامبر مشغول صحبت و گفت و گو با سران قریش بود، مرد نابینایی به نام ابن امّ مکتوم وارد مجلس شد و از پیامبر خواست که او را راهنمایی و ارشاد فرماید. پیامبر(ص) که در صدد جلب نظر سران قریش نسبت به اسلام بود، به درخواست ابن امّ مکتوم پاسخ نداد و نه تنها پاسخ او را نداد، بلکه از اصرار او نیز ناراحت شد و چهره درهم کشید.

پس از این جریان، سوره عبس نازل شد و پیامبر به خاطر بی اعتنایی و عدم توجه به ابن امّ مکتوم مورد عتاب قرار گرفت!

بر اساس این گونه روایات، بعضی از مفسران اهل سنت ادعای اجماع کرده اند که مراد از شخص مورد نظر در سوره فوق، پیامبر اکرم است ۳. در میان کسانی که نسبت به این نظریه تمایل نشان داده اند، می توان از طبری، فخر رازی، قرطبی، آلوسی و ابن کثیر نام برد ۴.

نظریه دوم: مقصود از آیات فوق، پیامبر(ص) نبوده بلکه این آیات، صرفاً بیانگر تذکری کلی باشد و شخص خاصی مخاطب آن نباشد و یا آیه نظر به شخصی اموی داشته باشد که با ابن امّ مکتوم رفتاری ناشایست داشت و در مقابلش، چهره درهم کشید. این نظر، مستند به روایاتی است که از ائمه اهل بیت رسیده است ۵.

از کسانی که این نظریه را در تفسیر آیات فوق برگزیده اند و آن را بر نظریه اول ترجیح داده اند، می توان از سید مرتضی، شیخ طوسی، طبرسی، ابوالفتوح رازی و علامه طباطبایی، یاد کرد ۶.

این صاحب نظران، روایاتی را که در نظریه اول مورد استناد قرار گرفته است، از جهات متعدّد، مورد نقد قرار داده اند و بر این باورند که روایات یاد شده، به سبب ناسازگاری با آیات قرآن و مبانی اسلام و روایات معتبری که در این زمینه وجود دارد، نمی تواند صحیح باشد. بلکه در اثر جوّ تحریفگری که در زمان معاویه و حکومت امویان نسبت به شخصیت و احادیث پیامبر اکرم (ص) وجود داشت وسیعی می شد که به هر ترتیبی از قداست پیامبر کاسته شود، این روایات جعل گردیده یا در آن تحریف صورت

گرفته است و همانند صدها حدیث مجعول و محرف، وارد کتابهای حدیث و اسباب نزول گردیده است. اینک به گوشه ای از دلایل و شواهد این گروه اشاره می کنیم:

1. در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که شخصیت اخلاقی و ویژگیهای روحی و رفتاری پیامبر اکرم را ترسیم می کند. بعضی از آیات می گوید پیامبر از اخلاق عالی و کریمه برخوردار است، از جمله: (وَأَنكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ) قلم ۴/

بعضی دیگر از آیات می نمایند که پیامبر(ص) روحی لطیف و قلبی مهربان داشته است، از جمله: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لنت لَهُمْ و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك ...)

آل عمران ۱۵۹/

خداوند در آیه ای دیگر پیامبر را الگوی تربیتی و اخلاق مسلمانان معرفی می کند و می فرماید: (لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجو الله و اليوم الآخر و ذكر الله كثيراً) احزاب ۲۱/ این آیات و بخشی دیگر از آیات قرآن، بر نفی هر گونه نقص وضعف در اخلاق و رفتار پیامبر تأکید می کند و نشان می دهد که ساحت مقدس پیامبر اکرم از هر گونه رفتار و عملی که شائبه نقص و کوتاه نگری و خشونت در آن باشد، مبرا و پاکیزه است، زیرا پیامبری که مسؤولیت رهبری بشر را به عهده دارد، نمی تواند دچار چنین ضعفهایی باشد. بر این اساس، چگونه می توان تصوّر کرد شخصیت ممتاز و اخلاقی و معنوی وی، در مقابل شخص مؤمنی که از او ارشاد و راهنمایی خواسته، بی اعتنایی کند و چهره درهم کشد و از هدایت طلبی او ناراحت شود!

2. روح دعوت پیامبر(ص) حاکمیت ایمان و استقرار عدالت و تساوی حقوق و رفع هر گونه تبعیض طبقاتی و نفی تکبر و استکبار است، چنانکه قرآن می فرماید:

(لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط ...) حدید ۲۵/

خداوند، پیامبر را به حسن معاشرت با مؤمنان و دوری گزینی از کافران و سردمداران شرک فرمان داده است:

(ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة و العشيّ يريدون وجهه ...) انعام/52
(واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة و العشيّ يريدون وجهه و لاتعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا و لاتطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه و كان امره فرطاً) كهف ۲۸/

از سوی دیگر، تردیدی نیست که پیامبر اکرم(ص) مظهر کامل رسالت خویش و تجسم همه ارزشهایی است که مردم را بدان می خواند، آیات قرآن و تاریخ زندگیش، گواه این معناست. بنابراین، آیا می توان پذیرفت که ایشان در برخورد با شخصی که به او گرویده است با بی مهری رفتار کند و برای جلب توجه

تعدادی از اشراف و سران قریش، پیروانش را مورد تحقیر قرار دهد و چهره درهم کشد و با این کار، مایه بی اعتباری سخنان خود شود!

3. در مقابل روایاتی که سبب نزول آیات را شخص پیامبر می داند، روایات متعددی از اهل بیت عترت و طهارت رسیده است که نزول آیات را به شخصی اموی نسبت می دهد، یکی از آنها روایتی است که مرحوم طبرسی نقل می کند. ۷

این روایات، بر روایات پیشین از دو جهت برتری دارند، زیرا اولاً با آیات قرآن و سیره پیامبر اکرم و مبانی و ارزشهای اسلامی سازگارند و ثانیاً هیچ گونه شائبه جعل در آن دیده نمی شود، چون انگیزه جعل در این گونه روایات وجود ندارد. در حالی که روایات نخست به لحاظ هماهنگی با اغراض و سیاستهای امویان که سعی در کتمان و پرده پوشی عیبها و ضعفهای خود و نسبت دادن آن به دیگران داشته اند، متناسب با روایات جعلی می نماید.

بنابراین، در تقابل این دو دسته روایات، به حکم قواعد و معیارهای حدیث شناسی، باید روایات دسته دوم را بر روایات دسته اول برگزید.

این دلایل و دلایل دیگری که در کتابهای تفسیر و کلام به طور مبسوط مطرح شده است، این حقیقت را هرچه بیشتر آشکار می کند که سبب نزول سوره عبس، رفتار پیامبر با ابن امّ مکتوم نیست و روایاتی که چنین تصویری را ایجاد کرده است، ساخته و پرداخته کسانی است که برای رسیدن به اهداف خود، روایاتی از این دست را که دو نمونه دیگر آن، روایات افسانه گرانیق و ازدواج زینب بنت جحش است، جعل کرده اند.

* ابوطالب در اسباب نزول

ایمان ابوطالب و شأن نزول آیه ۵۶ قصص

مسأله ایمان ابوطالب از دیرباز مورد اختلاف شیعه و سنی بوده است. گروهی از اهل سنت ۸، ادعا می کنند که ابوطالب کافر زیست و کافر از دنیا رفت، اما شیعه بر این باور است که ابوطالب اسلام آورد و با ایمان به خدا و رسالت پیامبر(ص) از دنیا رحلت کرد.

منکران ایمان ابوطالب در اثبات دعوی خویش به اسباب نزول برخی از آیات استناد می کنند، هر چند در آیات، تنها مسأله کفر و کافران مطرح است و تصریح و اشاره ای در مورد ابوطالب دیده نمی شود. اما شیعیان بر این باورند که ابوطالب با توجه به دلایل و شواهد متعدّد عقلی و نقلی، به پیامبر ایمان آورد و با همان ایمان راسخ، دیده از دنیا فرو بست ۹. آنان روایاتی را که منکران ایمان ابوطالب نقل می کنند، نقد کرده و آنها را ساخته و پرداخته دشمنان ابوطالب و خاندان وحی می دانند. در این مقوله، آیات چندی مطرح است:

(1. إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ)

برخی ادعا کرده اند که بر اساس روایاتی که در صحیح بخاری ۱۰ و مسلم ۱۱ و کتابهای تاریخ ۱۲ و اسباب نزول ۱۳ آمده، آیه فوق درباره ابوطالب نازل شده است.
برخی از مفسران اهل سنت بر مطلب فوق ادعای اجماع کرده اند ۱۴. از جمله، روایت ذیل را می توان برشمرد:

(ابو هریره گفت: رسول خدا به عمویش هنگام مرگ او فرمود: بگو لاله الا الله تا من به آن در نزد خدا گواهی دهم.)

اما ابوطالب از آن خودداری کرد. سپس آیه (انک لاتهدی من أحببت و لكن الله یهدی من یشاء) نازل گردید. ۱۵)

جز این روایت و چند روایت مشابه، دلیلی دیگر بر این که مقصود از آیه شریفه ابوطالب باشد، وجود ندارد، چنانکه فخررازی خود به این نکته اعتراف کرده است. ۱۶)

ضعف سندی روایات مورد استناد

اولین نکته ای که می بایست در مورد این روایات بدان توجه کرد این است که روایات یادشده از نظر سند، اعتبار و حجیت قابل قبول ندارد، زیرا همه آنها مرسله و مقطوع السندند؛ چنانکه علامه امینی در الغدیر بیان داشته است ۱۷ و روایاتی این چنین، نمی تواند حاکی از واقعیت باشد و پایه تفسیر آیات قرار گیرد.

اشکال محتوایی روایات یادشده

باتوجه به این نکته که در بعضی از روایات مورد نظر ۱۸، داستان کفر ابوطالب و ایمان وحشی (قاتل حمزه) در برابر یکدیگر قرار گرفته است، روایت چنین تصویر کرده است :

(پیامبر(ص) به ایمان ابوطالب تمایل داشت و از سوی دیگر با توجه به جنایتی که وحشی، انجام داده بود، میلی به ایمان وی نداشت، ولی علی رغم تمایل پیامبر(ص)، خداوند چنین خواست که ابوطالب کافر از دنیا برود و وحشی درزمره مؤمنان قرار گیرد.)

مضمون روایت چنین می نمایاند که اراده خداوند در تعارض با خواست پیامبر بوده است و در کشاکش این خواستها، اراده الهی پیروز گشته است!

این تصویر، با ابتدایی ترین اصول پیامبرشناسی ناهمساز است. چگونه می توان پذیرفت که پیامبر چنان در تمایل خویش نسبت به ایمان ابوطالب و کفر وحشی، پای فشارد که خداوند اراده خویش را به رخ او کشد و چونان فاتح غالب، با پیامبرش سخن گوید.

دلایل و نشانه های ایمان ابوطالب

در تاریخ زندگانی ابوطالب به واقعیهایی برمی خوریم که هر یک از آنها کافی است تا از باور ها و اعتقادات ابوطالب پرده بردارد:

اشعاری که از او بر جای مانده ۱۹،

خطبه ای که در جریان ازدواج پیامبر با خدیجه ایراد کرده ۲۰،

حمایتها و ایثارگریهایی که در راه حفظ شخص پیامبر و تحکیم پایه دعوت او انجام داده است ۲۱، هر یک از این واقعیتهای می تواند به خوبی ایمان و اعتقاد او را نسبت به توحید و حقانیت دعوت پیامبر، آشکار کند.

جای بسی شگفتی است که از این واقعیت مسلم تاریخی، به خاطر چند روایت ضعیف و مشکوک، چشم پوشی کنیم و بر کفر و ناباوری او نسبت به آیین پیامبر اصرار ورزیم.

روایاتی که از اهل بیت در این زمینه رسیده است، نشان می دهد که آنها در مسأله ایمان ابوطالب، اتفاق نظر دارند ۲۲ و موردی وجود نداشته که ائمه اطهار، علیهم السلام، در ایمان ابوطالب تردید روا داشته باشند و از آن جا که آنان یکی از (ثقلین) هستند، به حکم حدیث متواتر (ثقلین)، اعتماد بر قول ایشان همانند استناد به آیات قرآنی، موجب اطمینان و یقین است و (أهل البيت أدری بما فی البيت).

با توجه به این دلایل و قراین، به نظر می رسد که نزول آیه شریفه درباره ابوطالب عاری از حقیقت بوده و روایات یادشده، مجعول و غیر قابل اعتماد است و واقعیت آن است که ابوطالب به حقانیت دعوت پیامبر (ص) ایمان داشته است و ائمه اطهار، علیهم السلام، فرموده اند، برای حمایت هر چه بیشتر از پیامبر، آن را مخفی نگه می داشت. ۲۳

2. وهم ینهون عنه و ینؤن عنه و ان یهلکون إلاّ أنفسهم و ما یشعرون) انعام / 26

برخی از روایات، این آیه را در باره ابوطالب دانسته است.

براساس این روایات، مفهوم آیه شریفه این است که: مشرکان (ابوطالب) در حالی که از پیامبر دفاع می کنند و دشمنان را از اذیت و آزار او باز می دارند، خود از پیامبر و دین او دوری می گزینند و به او نمی گروند.

اکثر مفسران، اعم از شیعه و سنی ۲۴، بر این باورند که آیه فوق ربطی به ابوطالب ندارد، زیرا :

1. آیات سوره انعام، پیاپی نازل شده و زمان نزول آن بعد از وفات ابوطالب بوده است، زیرا بر اساس روایات موجود در صحاح اهل سنت، آیه 56 سوره قصص، هنگام فوت ابوطالب نازل شده و از آن جا که آیات سوره انعام یکجا و بعد از سوره قصص به فاصله پنج سوره نازل گردیده ۲۵، نتیجه می گیریم که نزول سوره انعام بعد از فوت ابوطالب بوده است. بنا بر این، نمی توان نزول آیه را که در مورد زندگان سخن می گوید، درباره ابوطالب دانست.

2. نزول این آیه در باره ابوطالب با سیاق آیات سازگار نیست، زیرا آیات قبل و بعد از آن در مورد مشرکان و شیوه تفکر و زندگانی و کیفیت برخورد آنان با دعوت پیامبر است و لحن مذمت و توبیخ دارد. اگر آیه در باره ابوطالب باشد، معنای آن چنین است: ابوطالب دشمنان را از اذیت پیامبر (ص) نهی می کرد و خود از او دوری می گزید و این معنی، با ذم و توبیخ، مناسب نیست، زیرا دفاع از پیامبر موجب

تحسین و تقدیر است، نه ذمّ و توبیخ! پس منظور آیه از مشرکان، همان کسانی هستند که در آیات قبل و بعد، در باره آنان سخن به میان آمده است. و تفسیر آیه چنین می شود:

(کافران مردم را از گرایش به اسلام و پیامبر نهی می کنند و خود نیز از آن دوری می گزینند). ۲۶
جمله پایانی آیه، خود بهترین دلیل بر این معناست، زیرا در جمله (وان یهلکون الا انفسهم) اگر منظور ابوطالب باشد، معنای معقول و منطقی نخواهد داشت، زیرا دفاع از پیامبر(ص) نه تنها موجب هلاکت نیست، بلکه باعث اجر و پاداش نیز می باشد ۲۷ و اصولاً ابوطالب در صدد هلاکت پیامبر و مؤمنان نبوده است تا خداوند او را به هلاکت تهدید کند!

3. اکثر این روایات از طریق حبیب بن ثابت از ابن عباس نقل شده است و این طریق مرسله است. علاوه بر این، معارض با روایات دیگری از ابن عباس است که در آنها نزول آیه در مورد مشرکان مگّه دانسته شده است ۲۸ و این روایات، بر خلاف روایات قبلی که همگی مرسله اند ۲۹، اسناد صحیح دارند. با توجه به همه این قراین و شواهد، اکثر مفسّران شیعه و سنّی، احتمال نزول آیه شریفه را در باره ابوطالب بعید دانسته اند و این بدان معناست که روایات مزبور، ساخته و پرداخته دست جاعلان و تحریفگران است. ۳۰

3. ما کان للنّبّی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم) توبه ۱۱۳ /

در باره سبب نزول آیه فوق چند روایت نقل شده است. در پاره ای از نقلها، آیه یادشده به ابوطالب ربط داده شده است. برخی از این روایات را به اجمال می آوریم:

1. امیرالمؤمنین علی (ع) نقل می کند که مردی از مسلمانان برای پدر و مادر مشرک خویش استغفار می کرد. امام، خطاب به او می فرماید:

آیا برای پدر و مادرت استغفار می کنی در حالی که آنان مشرک بودند.

او در پاسخ می گوید: ابراهیم نیز برای پدرش استغفار می کرد در حالی که او مشرک بود؛ من به او اقتدا می کنم.

امام این ماجرا را برای پیامبر اکرم نقل کرد، در این هنگام آیه فوق نازل گردید. ۳۱

2. ابوبریده می گوید: آیه فوق در مورد استغفار پیامبر برای مادرش بود. بر اساس این روایت، پیامبر اکرم در حالی که با جمعی از اصحاب سفر می کردند، در یکی از منازل، پیامبر نماز گزارد، سپس روی به یاران خویش کرد و در حالی که دیدگانش اشک آلود بود، فرمود:

(من از پروردگارم اجازه خواستم تا برای مادرم استغفار کنم، اما به من اجازه داده نشد و چشمانم از روی رحمت نسبت به او اشک آلود گردید). ۳۲

نزدیک به همین نقل از ابن مسعود نیز روایت شده است.

3. ابن مسیب نقل می کند هنگامی که وفات ابوطالب نزدیک شد، پیامبر بر بالین او حضور یافت و از او خواست که کلمه طیبه توحید را بر زبان جاری کند تا در قیامت، پیامبر نزد خدا بدان احتجاج نماید، اما ابوطالب از ادای شهادتین خودداری کرد و آخرین جمله اش این بود: (علی ملء عبدالمطلب). در این هنگام، پیامبر فرمود: مادامی که نهی نشده ام برای تو استغفار خواهم کرد. سپس این آیه نازل شد و پیامبر را از استغفار برای او بازداشت. ۳۳

منکران ایمان ابوطالب، علی رغم فراوانی روایات در سبب نزول این آیه، هنگامی که به تفسیر آن می رسند، از میان روایات یاد شده، به روایت اخیر تکیه کرده و از دیگر روایات با تعبیر (قیل) که نشانگر ضعف است، یاد می کنند و از آن می گذرند. در حالی که از نظر معیارهای حدیث شناسی، روایت اخیر، ضعیف ترین روایت است! اینک به نقاط ضعف آن اشاره می کنیم:

1. این روایت فقط از طریق ابن مسیب نقل گردیده است که سابقه دشمنی او با علی و اهل بیت (ع) قابل چشم پوشی نیست و این دشمنی، تأثیری انکار ناپذیر در نقلهای او داشته است.

2. از روایت استفاده می شود که آیه مبارکه، در مکه و هنگام مرگ ابوطالب نازل گردیده است. ۳۴، در صورتی که این آیه در سوره توبه قرار دارد و سوره توبه از آخرین سوره هایی است که بر پیامبر نازل گردیده است. پس روایت یاد شده، با تاریخ نزول آیه ناسازگار است و این حقیقتی است که قرطبی ۳۵ و زمخشری ۳۶ و قسطلانی ۳۷ نیز بدان اذعان کرده اند.

3. این روایت، بنا بر اکثر نقلها، آیه ۵۶ قصص: (انک لاتهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین) و آیه ۱۱۳ توبه (آیه مورد بحث) را با هم ترکیب کرده و هر دو را در مورد ابوطالب دانسته و گویا نزول هر دو آیه را در یک زمان دانسته است، در حالی که نزول دو آیه یاد شده تقارن زمانی ندارند، زیرا آیه اول در مکه و آیه دوم در مدینه نازل شده است. بنابراین، روایت یاد شده که همزمانی نزول آیات را مدعی است، با واقعیت تطبیق ندارد و جعلی ناشیانه است که در مورد سبب نزول آیه صورت گرفته است.

* جعل و تحریف، علیه امام علی (ع)

تاکنون دو محور از محورهای جعل و تحریف در اسباب نزول را بررسی کردیم. محور نخست، مربوط به پیامبر اکرم (ص) بود و دیگری مربوط به ابوطالب. اینک به محور سوم از محورهای جعل و تحریف در اسباب نزول می پردازیم که مربوط به امام علی (ع) است. در این زمینه نیز دست جعل و تحریف کوتاه نمانده و تلاش کرده است که روایاتی را برای تعیین اسباب نزول بعضی از آیات مربوط به امام علی (ع) جعل کند تا سبب نزول واقعی آن، مورد فراموشی قرارگیرد، یا دست کم در پرده ابهام باقی بماند. ما در اینجا صرفاً به دو نمونه از آنها بسنده می کنیم:

1. ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد)

یکی از موارد یادشده، آیه ۲۰۷ بقره است که نزول آن در باره علی (ع) از طریق هر دو فرقه روایت شده است و شمار زیادی از علما و مفسران اهل سنت نیز آنها را نقل کرده اند. ۳۸
بر اساس این روایات، آن گاه که در لیلۃ المبیت علی (ع) با خوابیدن در بستر پیامبر و به خطر انداختن جان، باعث نجات پیامبر اکرم شد، این آیه نازل گشت.

اما در مقابل این روایت، چند روایت دیگر نیز وجود دارد که برای نزول این آیه اسباب دیگری گفته اند. معروف ترین آنها روایتی است که از سعید بن مسیب و همچنین از عکرمه، نقل شده است و مفسران اهل سنت هم آن را پذیرفته اند. در این روایت، سبب نزول آیه صهیب بن سنان رومی، معرفی و ادعا شده است که آیه فوق پس از آن که صهیب با پرداخت اموالش، خود را از چنگ مشرکان رها ساخت و رهسپار مدینه شد، نازل گردید. ۳۹

به روایت یادشده از چند جهت خدشه وارد است:

1. راویان این روایت، سعید بن مسیب و عکرمه اند که اولی از دشمنان و کینه توزان سرسخت امام علی (ع) (و دومی هم متمایل به خوارج است و روایت چنین اشخاصی در آنچه به علی (ع) ۴۰ ارتباط پیدا می کند، درخور اعتماد و اعتبار نیست، بخصوص اگر با روایات دیگر متعارض باشد.

2. روایت مورد استناد اهل سنت، با متن آیه ناسازگار است، زیرا آنچه که صهیب رومی انجام داده است، نوعی خریدن جان در برابر پرداخت اموال است، در حالی که آیه کریمه از فروختن جان برای کسب رضای الهی سخن می گوید. این حقیقت را می توان از کلمه (شراء) استفاده کرد. بنابر تصریح اکثر مفسران، این کلمه به مفهوم بیع و فروختن است.

اولاً به این دلیل که آیه در مقام مدح و ستایش است و آنچه با تحسین و مدح همساز است، فروختن و بذل جان در راه خداست نه خریدن آن.

و ثانیاً به این جهت که در تمام آیات که کلمه (شراء) و صیغه های مختلف آن به کار برده شده، به معنای بیع و فروختن است و در هیچ آیه ای به مفهوم خریدن استعمال نشده است. این، نشان می دهد که مفهوم این کلمه در قرآن، همان بیع و فروختن است و در آیه مورد بحث نیز به همین معنی به کار رفته است. به عنوان نمونه به آیات ذیل توجه کنید:

(و شروه بثمان بخش دراهم معدوده... یوسف ۲۰/

(و لبئس ماشروا به انفسهم... بقره ۱۰۲/

(فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیاة الدنیا بالآخرة... نساء ۱۷۴/

بر این اساس، آیه مورد بحث در مقام ستایش کسی است که از جان خویش برای کسب رضای الهی، مایه می گذارد و به تعبیر امام علی (ع) جمجمه اش را به خدا عاریه می دهد. این معنی با عمل صهیب سازگار نیست، زیرا او نه تنها خود را برای کسب رضای خدا به خطر نیفکند، بلکه از تمام مال و دارایی خویش دست برداشت تا جانش را از چنگ کافران، سالم به در برد. و این علی (ع) است که خود را در معرض شمشیرها و نیزه ها قرار داد، تا پیامبر اکرم از خطر نجات یابد و این عمل او، نمونه بارز عملی

است که آیه از آن سخن می گوید. پس نزول آیه درباره علی (ع) به واقع نزدیک تر است تا نزول آن در باره صهیب.

علاوه بر همه اینها، در تاریخ نیز به مواردی برمی خوریم که نزول آیه را درباره علی (ع) تأیید می کند. بنا بر نقل ابن ابی الحدید، معاویه با پرداخت چهار هزار درهم به سمره بن جندب، او را واداشت که با جعل روایتی نزول این آیه را به ابن ملجم و آیه قبل از آن را، به علی (ع) نسبت دهد ۴۱. حال چه او در این کار موفق شده باشد یا نشده باشد، این حقیقت به خوبی آشکار می شود که آیه فوق درباره علی (ع) بوده است و گر نه نیازی نبود که با جعل روایت، نزول آن را به کسی دیگر نسبت دهند.

(2. اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لایستوون عندالله و الله لایهدی القوم الظالمین) توبه/19

راجع به سبب نزول این آیه، روایتهای زیادی نقل شده است. اولین روایت از محمد بن کعب قرظی رسیده که می گوید سبب نزول آیه فوق جریان مفاخره طلحه بن شیبه و عباس و علی بن ابی طالب است. ۴۲

در این جریان، طلحه به پرده داری کعبه افتخار می کند و عباس به سقایت حجّاج، و علی به سابقه ایمان و جهادش و در پی آن، آیه نازل شده و علی (ع) را بر ایشان برتری می دهد. به همین مضمون، روایتهای دیگری نیز نقل گردیده است.

روایت دوم از ابن سیرین است که سبب نزول آیه را جریان گفت و گوی علی با عباس می داند که در آن علی (ع) عباس را به هجرت و پیوستن به رسول خدا، دعوت می کند، اما عباس با تمسک به افتخار تعمیر مسجد الحرام و پرده داری کعبه نمی پذیرد. ۴۳

سومین روایت از ابن عباس نقل شده است که وقتی عباس در جنگ بدر اسیر شد، گفت: اگر شما با اسلام و هجرت و جهاد بر ما پیشی گرفتید، ما نیز افتخار تعمیر مسجد الحرام و سقایت حجّاج و آزاد کردن اسیران را داشته ایم. در پی این جریان، آیه فوق نازل گردید. ۴۴

آخرین نقل، روایت نعمان بن بشیر است که نزول آیه را به جریان گفت و گوی بعضی از اصحاب در باره بهترین عمل پس از اسلام، نسبت می دهد. ۴۵

چنانکه پیداست بر اساس روایت اول، آیه مبارکه بیانگر یکی از افتخارات امیرالمؤمنین علی (ع) است، زیرا ایشان مصداق شخص با ایمان و جهادگر در راه خدا که عملش از هر عمل دیگری پر بها تر و ارزشمندتر به حساب آمده، معرفی شده است. اما بنا بر روایات دیگر، آیه فوق هیچ گونه فضیلتی را برای امام ثابت نمی کند. حال باید دید کدام یک از این نقلها صحیح و مطابق با واقع است و کدام یک ضعیف و مخالف آن. برای دستیابی به این هدف، بهتر این است که خود آیه مورد تحلیل قرار گیرد، زیرا در پرتو آن می توان به نقادی و بررسی روایات یادشده پرداخت.

در آیه مبارکه دو نکته وجود دارد که دارای اهمیت بسیار است:

1. اعمالی که با یکدیگر مقایسه شده است، یعنی سقایت حجاج و تعمیر مسجد الحرام از یک سو، و جهاد در راه خدا، از سوی دیگر، همگی برخاسته از ایمان و اعتقاد به خدا و آخرت نبوده است؛ چه این که یکی (فی سبیل الله) بوده است و دیگری خیراً یکی مورد مدح بوده است و دیگری آمیخته با ظلم؛ (والله لایهدی القوم الظالمین).

2. در آیه شریفه تنها اعمال با هم مقایسه نشده است، بلکه شخص عمل کننده نیز در مقایسه نقش دارد، زیرا آیه چنین تعبیر می کند: (کمن آمن بالله...)

بنابراین، در آیه صرفاً سخن از مقایسه ارزشها نیست، بلکه مقایسه میان صاحبان عمل نیز هست و این معنا با روایت نخست سازگار است و نه سایر روایات؛ چرا که در آیه نخست، سخن از مقایسه افراد و برشمردن مفاخر به میان آمده است.

توجه به دو نکته یاد شده، انتخاب درست ترین روایت را آسان می سازد و چنین می نمایاند که منطبق ترین روایت بر آیه، روایت نخست است. زیرا از روایت دوم چنین استفاده می شود که عباس ایمان به خدا داشته، ولی حاضر به هجرت و جهاد نبوده است! و این بر خلاف هر دو نکته یاد شده است.

علاوه بر این، در روایت دوم، عباس پرده دار حرم معرفی شده است، در حالی که عباس چنین عنوانی را نداشته است و از سوی دیگر مسأله سقایت حجاج در آیه مطرح است و در این روایت مطرح نیست.

اما روایت سوم که سبب نزول آیه را سخنان عباس هنگام اسارت در جنگ بدر می داند، از دو جهت با آیه ناسازگار است:

نخست از این جهت که در روایت مقایسه بین اعمال صورت گرفته است و در آیه مقایسه میان صاحبان عملها.

دوم این که در روایت سخن از آزاد کردن اسیر است و در آیه سخن از سقایت حاج.

و اما روایت چهارم که نزول آیه را به جریان گفت و گوی برخی از اصحاب راجع به بهترین عمل پس از اسلام آوردن، مربوط می داند، دو اشکال مهم دارد:

اشکال اول این که روایت می گوید این بحث، مقایسه بین اعمال کسانی است که ایمان آنان مفروض و مسلم است، در حالی که از آیه استفاده می شود، یک صاحب عمل، مؤمن و دیگری، ظالم و مشرک است.

اشکال دوم این که در روایت مقایسه بین اعمال است و از نقش شخص عمل کننده اثری دیده نمی شود، حال آن که آیه عمل و عامل را مدنظر دارد و از برتری انسان خداباور و عمل وی بر اعمال برخاسته از انگیزه شرک و کفر، سخن می گوید. بنابر این، روایت یادشده نیز با آیه کریمه انطباق ندارد.

* جعل اسباب نزول در مدح خلفا

چهارمین محور از محورهای جعل و تحریف در اسباب نزول، جعل فضایل و مناقب برای خلفاست که در این جا به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

(1. یا ایها النبیّ حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین) انفال / ۶۴

اسباب نزول واحدی ۴۶ و همچنین برخی کتابهای تفسیر مانند کبیر ۴۷ و بیضاوی ۴۸ درباره سبب نزول این آیه، روایتی را از ابن عباس نقل می کنند که آیه شریفه، در مورد اسلام آوردن عمر نازل شده است و از این طریق، به گونه ای غیر مستقیم می خواهند فضیلتی برای وی اثبات کنند و اسلام آوردن عمر را نقطه عطفی در تاریخ اسلام بدانند که باعث تسلی خاطر پیامبر(ص) گردید، ولی همان طور که بعضی از اندیشه وران اهل سنت متوجه شده اند، آیه فوق هیچ ارتباطی با اسلام عمر ندارد، زیرا:

اولاً عمر در فاصله بین هجرت به حبشه و هجرت به مدینه اسلام آورد ۴۹، در حالی که آیه فوق، از آیات سوره انفال است که در مدینه نازل شده است ۵۰. پس بین اسلام عمر و نزول آیه فوق، چندین سال فاصله است و نمی توان نزول آن را به اسلام آوردن عمر نسبت داد.

ثانیاً اگر آیه درباره عمر نازل شده باشد، کلمه (حسبک) در آیه کریمه چه معنایی خواهد داشت؟ آیا به این معناست که ارزش اسلام عمر به اندازه ای است که جای اسلام دیگران را می گیرد و نیازی به آنان نیست؟ یا مفهوم آن این است که ایمان آوردن وی، باعث قوت قلب مسلمانان و تقویت روحی آنان گردید؟ و یا مراد از آن این است که پیوستن وی به جمع مسلمانان از نظر توان نظامی و دفاعی چنان آنها را تقویت کرده است که توان مقابله با مشرکان مکه را دارند و نیازی به کمک دیگران نیست؟ هیچ یک از احتمالات فوق را نمی شود ثابت کرد، بلکه شواهد تاریخی چیزی جز آن را اثبات می کند. اگر بنا باشد در اسلام یک فرد را دارای تأثیر ژرف بدانیم، آن فرد حمزه خواهد بود، زیرا حمزه هم موقعیت عالی اجتماعی داشت و هم فردی دلور و جنگجو بود.

بنابراین، فرض نزول آیه برای کسی که نه شخصیت والای اجتماعی داشت و نه از نظر قدرت جسمی و روحی امتیازی برای وی ثبت شده، چنانکه در جنگ احد در زمره فراریان از جنگ قرار گرفت، امری بس غریب است.

هنگامی که عمر به جمع مسلمانان پیوست، مسلمانان از نظر عده و عده در وضع بسیار دشواری قرار داشتند. به گواهی تاریخ، این وضع چند سال دیگر نیز ادامه یافت و اسلام وی هیچ تغییری در جبهه مسلمانان به وجود نیاورد.

چه بسا به خاطر همین دلایل و شواهد بوده است که طبری از نزول این آیه در مورد عمر سخنی به میان نیاورده است ۵۱ و ابن کثیر نیز روایت یادشده را تضعیف می کند. ۵۲

(2. و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ اخواناً علی سرر متقابلین) حجر / ۴۷

آیه فوق همان گونه که از سیاق آن پیداست و مفسران شیعه و سنی نیز به آن اعتراف دارند، در زمینه توصیف بهشتیان و نعمتهای بهشتی است و به آیات قبل مربوط است که در باره داستان آفرینش آدم و سجده ملائکه و تمرد ابلیس و قضای الهی نسبت به سر نوشت او و پیروانش، سخن می گوید ۵۳. اما در بعضی از کتابهای اسباب نزول ۵۴ آیه شریفه در باره ابوبکر و عمر و علی(ع) دانسته شده است.

با توجه به سیاق آیات، بدیهی است که این روایت، سخنی کذب بیش نیست، زیرا آیات فوق اساساً سبب نزول خاصی ندارند، بلکه بیانگر یک سلسله اوصافی هستند که بهشتیان از آن برخوردارند. علاوه بر آن، تاریخ نیز گواه بر بطلان چنین روایتی است. این همه حوادث ناگوار که پس از وفات رسول اکرم به وقوع پیوست و کشمکشها و اختلافاتی که بین امام علی(ع) و ابوبکر و عمر وجود داشت، همگی نشاندهنده ناخشنودی آنان از یکدیگر است. ۵۵

چنانکه امام علی(ع) در نهج البلاغه از پایمال شدن حق خود و نادیده گرفته شدن شایستگیهایش توسط ابوبکر و عمر، در مقابل مردم و تاریخ شکایت می کند. ۵۶

(3. ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یتخن فی الارض تریدون عرض الدنیا و اللّٰه یرید الآخرة و اللّٰه عزیز حکیم، لولا کتاب من اللّٰه سبق لمستکم فیما اخذتم عذاب عظیم)

انفال / ۶۸ - ۶۷

در کتابهای تفسیری اهل سنت، راجع به نزول آیات فوق، داستانی نقل شده به این مضمون که در جنگ بدر، هنگامی که مسلمانان تعدادی از مشرکان را به اسارت گرفتند، پیامبر اکرم در باره چگونگی رفتار با آنان و این که آنان را بکشند یا در مقابل هر یک از آنان فدا بگیرند، با اصحاب مشورت کرد. برخی گفتند باید فدیة گرفت و بعضی دیگر که عمر از آن جمله بود و بنابر نقلی، سعد بن معاذ نیز، پیشنهاد کردند که باید آنان را گردن زد. پیامبر بر طبق نظر گروه اول عمل کرد، اما آیه شریفه نازل شد و پیامبر را به خاطر فدیة گرفتن، مورد عتاب قرار داد و نظر عمر را تأیید کرد! ۵۷ و در برخی روایتها آمده است که پیامبر فرمود، اگر عذابی از آسمان نازل می شد، کسی جز عمر و سعد بن معاذ از آن نجات پیدا نمی کرد و بنابر بعضی نقلها فرمود: نزدیک بود که در مخالفت تو دچار بلا گردیم! ۵۸ این داستان که روایت فوق از آن سخن می گوید و نزول آیه را به آن نسبت می دهد، از چند جهت درخور درنگ است:

۱. موضوع آیه اصولاً، اسیر گرفتن است، نه چگونگی رفتار با اسیر و این که او را بکشند یا فدیة بگیرند. در آیه اول خداوند به عنوان یک سنت الهی می فرماید: هیچ پیامبری حق ندارد که در میدان جنگ اسیر بگیرد، تا وقتی که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و در آیه دوم خطاب به مسلمانان که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، می گوید: اگر نبود سنت خدا که بدون ابلاغ امتی را کیفر نکند، عذاب شدیدی نسبت به آنچه گرفتید به شما می رسید.

آیه اول به روشنی مسأله اسیر گرفتن را مطرح می کند و آیه دوم نیز به قرینه (فیما اخذتم) از اسیر گرفتن سخن می گوید، زیرا مسلمانان هنوز فدیة ای در یافت نکرده بودند که (فیما اخذتم) نظر به فدیة داشته باشد.

۲. از نکته یادشده نیز می توان دریافت که عتاب موجود در آیه دوم، هیچ ارتباطی با پیامبر اکرم (ص) ندارد، زیرا اسیر گرفتن در میدان جنگ که عتاب آیه متوجه آن است، کار مجاهدانی بود که در جنگ بدر شرکت داشتند و از روی عادت معمول در جنگها، از دشمن اسیر گرفتند و پیامبر هیچ نقشی در آن

نداشت و در تاریخ نیز نیامده است که پیامبر نسبت به اسیر گرفتن از دشمن توصیه کرده باشد یا سخنی گفته باشد که نشاندهنده رضایت به آن باشد. پس روایت یاد شده که عتاب را به پیامبر نسبت می دهد، تهمت ناروا و ناشیانه به پیامبر است.

3. این داستان چنین می نمایاند که فهم و درایت عمر و سعدبن معاذ، نسبت به حکم شرعی اسیران، از فهم و درایت پیامبر اکرم بیشتر بوده است، زیرا آنان قبل از نزول آیات با زیرکی یا با الهامهای معنوی آن را درک می کنند، ولی پیامبر چنین درک و شناختی ندارد!

4. بنا بر بعضی از روایتها پیامبر از نزول عذاب آسمانی بر خود و مسلمانان سخن می گوید و حتی بنا بر برخی نقلها، این عذاب را به سبب مخالفت کردن با عمر می داند! (کاد ان یصیبنا فی خلافک بلاء). این سخن در غایت، گزافه گویی و جهل به مرتبه پیامبر (ص) است؛ پیامبری که به نص آیه قرآن (وما کان الله لיעذبهم و انت فیهم...) (انفال ۳۳) وجودش در جامعه مانع نزول عذاب بر مشرکان است، چگونه ممکن است خود مستحق نزول عذاب شود و کسی چون عمر و یا سعدبن معاذ، عذاب را از او برطرف سازند!

بنابراین، سبب نزول یاد شده از جهات مختلف عقلی و نقلی با آیه سازگار نیست و دستهای جعل و تحریف در آن آشکار است.

خاتمه

با تأمل در نمونه های یاد شده و مقایسه آنها با موارد دیگر، می توان به حقایقی چند در زمینه جعل و تحریف در اسباب نزول دست یافت:

1. جعل و تحریف روایات اسباب نزول، بیشتر در زمینه های سیاسی و اجتماعی صورت گرفته است؛ یعنی محور عمده جعل و تحریف در اسباب نزول، اشخاص و جریانهایی بوده اند که در عرصه حیات اجتماعی و سیاسی مردم نقش مؤثری داشته و در تاریخ اسلام موج آفرین و سر نوشت ساز بوده اند. اما در موضوعات غیر سیاسی، یاجریان به صورت دست نخورده روایت شده است و یا به ندرت، نقلهای متعدد و ناسازگار با هم دیده می شود.

2. از بررسی نمونه ها به دست می آید که تعلق و پیوند اشخاص به گرایشهای سیاسی و جریانهای فکری و عقیدتی مختلف که بعداً پدید آمد، از عوامل عمده جعل و تحریف بوده است. وابستگیهای سیاسی و مذهبی جریانهای اجتماعی سبب شده است تا حتی ساحت پیامبر اکرم (ص) را که شخصیتش فراتر از هرگونه قالب گروهی و فرقه ای است، مورد تهاجم قرار دهند، زیرا دستگاه خلافت اموی علی رغم تظاهر به اسلام و جانشینی پیامبر، در واقع به پیامبر به عنوان یک فرد از قبیله رقیب می نگرستند.

داستان گفت وگویی معاویه با مغیره بن شعبه که در مقدمه از آن یاد کردیم، گواه این حقیقت است. البته در کنار این عامل، از نقش زنادقه و دشمنان شکست خورده که از هیچ فرصتی برای لکه دار کردن ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) فرو گذار نمی کردند! نباید چشم پوشید.

3. روایات اسباب نزول، تا آن جا که ابعاد سیاسی دارد، از نظر حجیت و اعتبار مورد تردید است و برای استناد به آنها باید همه معیارهای حدیث شناسی را مورد توجه قرارداد. گر چه کسانی چون علامه طباطبائی در باره اعتبار اکثر روایات اسباب نزول، اظهار تردید کرده اند و معتقدند که بیشتر روایات سبب نزول، قابل استناد برای تفسیر آیات نیست. اگر این سخن را در کلیتش نپذیریم، دست کم در مورد روایاتی که بار سیاسی دارد، باید پذیرفت.

4. با توجه به مطالب فوق می توان گفت که آشکارترین پیامد جعل و تحریف در روایات اسباب نزول، ایجاد ابهام و تیرگی نسبت به شخصیتها و افرادی است که در تاریخ اسلام مطرح بوده اند. این همه روایتهای متناقض و متعارض در مورد شخصیتهای برجسته و مطرح در تاریخ اسلام، مانع بررسی و داوری صحیح و منصفانه در باره آنان گردیده است.

پی نوشت ها

1. ترمذی، الجامع للسنن، ۴/ ۲۰۹؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ۲/ 514.
2. واحدی، اسباب النزول / ۲۹۷؛ سیوطی، لباب النقول، ترجمه اسلامی / ۵۶۶ (شأن نزول آیات).
3. فخر رازی، تفسیر کبیر، ۳۲/ ۵۵.
4. طبری، جامع البیان، ۱۲/ ۳۲؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ۳۲/ ۵۵؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۲۰/ ۲۱۱؛ آلوسی، روح المعانی، ۳۰/ ۳۹؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۷۳۸.
5. فی المجمع: و قد روی عن الصادق (ع) أنّها نزلت فی رجل من بنی امیه کان عند النبی فجاء ابن ام مکتوم، فلما رأه تقدّر منه و جمع نفسه و عبس و اعرض بوجهه، فحکى الله سبحانه ذلك. مجمع البیان (چاپ جدید)، ۱۰ / ۶۶۴.
6. سید مرتضی، تنزیه الانبیاء / ۱۱۸؛ شیخ طوسی، التبیان، ۱۰/ ۲۶۸؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۰/ ۴۳۷؛ ابوالفتوح رازی، تفسیر ابوالفتوح (چاپ ۵ جلدی)، ۵/ ۴۷۵؛ علامه طباطبائی، المیزان، ۲۰ / ۲۰۳.
7. طبرسی، مجمع البیان، 10 / 664 عن الصادق (ع) أنّها نزلت فی رجل من بنی امیه کان عند النبی فجاء ابن ام مکتوم، فلما رأه تقدّر منه و جمع نفسه و عبس و اعرض بوجهه فحکى الله سبحانه ذلك.
8. تعداد اندکی از علمای اهل سنت نیز به ایمان ابوطالب باور دارند؛ از قبیل:
مربّد در الکامل، فخّار بن معد موسوی، ایمان ابوطالب / ۲۶۳.
ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۶۶/ ۱۴ .
(9. أجمعت الشيعة على ذلك، و قد آمن بالنبي من اول الأمر). مجلسی، بحار، ۳۵ / ۱۳۸.

- (أجمعت الامامية على ذلك). طبرسي، جوامع الجامع (چاپ رحلی) / ۳۴۷؛ و ابن أبي الحديد، 65.۱۴ / 10 بخاری، صحيح بخاری، (دارالقلم) / ۶ / ۴۷۷؛ كتاب التفسير / ۴۳۹.
11. مسلم، صحيح مسلم، همراه شرح نووی، ۱ / ۲۱۵.
12. ابن عساکر، تاريخ دمشق، به نقل :غازی عنایة، أسباب النزول القرآنی / ۲۹۹؛ ابن كثير، السيرة النبوية، ۲ / ۱۲۶.
13. واحدی، اسباب النزول / ۲۲۷؛ غازي عنایة، أسباب النزول القرآنی، (بيروت، دارالجيل 299 /)؛ ابن خليفه عليسوي، جامع النقول في اسباب النزول، ۲ / ۲۶۱؛ ابن خليفه عليسوي، المسند الصحيح من اسباب النزول / ۱۵۶؛ عبدالفتاح القاضي، اسباب النزول عن الصحابة و المفسرين، (بيروت، دارالندوة الجديدة) / ۱۶۸.
14. قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ۱۳ / ۲۹۹.
15. مسلم، صحيح مسلم، ۱ / ۲۱۵؛ بخاری، صحيح البخاری، ۶ / ۴۷۷؛ طبري، جامع البيان، (بيروت، دارالفكر)، ۱۱ / ۹۲؛ سيوطي، الدر المنثور، (بيروت، دارالفكر)، ۶ / ۴۲۸.
16. فخر رازي، تفسير كبير، ۲ / ۲۵.
17. اميني، الغدير، 8/19؛ بحرالعلوم، حاشيه ايمان ابى طالب / ۱۴۵.
18. في المجمع: قيل نزل قوله تعالى (انك لاتهدى من أحببت) في ابى طالب فان النبي صلى الله عليه وآله كان يحبّ إسلامه فنزلت هذه الآية و كان يكره اسلام وحشى - قاتل حمزة - فنزل فيه (يا عبادى الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله) الآية، فلم يسلم ابوطالب و أسلم وحشى، و رووا ذلك عن ابن عباس و غيره. طبرسي، مجمع البيان، ۷ / ۲۶۰.
19. و من شعره:
- والله لن يصلوا إليك بجمعهم حتى أوسد في التراب دميماً
فاصدع بأمرك ما عليك غضاضةً وابشر بذاك و قرّ منك عيوناً
و دعوتنى و علمت أنك ناصحى ولقد دعوت و كنت ثمّ أميناً
و لقد علمت بأنّ دين محمد من خير أديان البرية ديناً
- مجلسي، بحار، ۳۵ / ۸۷، ۱۴۶؛ ابوالفتوح رازي، روض الجنان، (چاپ پنج جلدی 265 /)؛ سيوطي، شرح شواهد مغني، ۲ / ۶۸۶؛ ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، 14/55.
- نيز مراجعه شود به: ابوطالب، ديوان؛ اميني، الغدير، ۷ / ۳۷۰؛ مجلسي، بحار، 92 / 35 - ۱۷۵؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ۱ / ۳۷۷ و ۲۹۱؛ ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ۱۴ / ۵۵ به بعد.
- و قصيده لاميه ابوطالب كه شهرت آن در حدّ قصيده (قفا نبك) امرؤ القيس است.
20. مجلسي، بحار، ۵ / ۱۶.
21. مجلسي، بحار، ۱۹ / ۱ به بعد؛ 35 / 68 به بعد.

22. ابوالفتوح رازی، روض الجنان، (مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی)، ۱۵۰ / ۱۵؛ امینی، الغدير، ۷ / ۳۸۴؛ مجلسی، بحار، ۳۵ / ۶۸ به بعد.
23. فی الکافی و أمالی الصدوق عن الصادق علیه السلام قال: ان مثل أبي طالب مثل أصحاب الكهف أسروا الايمان و أظهروا الشرك فأتاهم الله أجرهم مرتين. کلینی، کافی، ۲ / ۳۳۹، ب 169 ح ۳۸.
24. جمعی از صحابه و تابعین نیز آیه را مربوط به کافران دانسته اند؛ از جمله آنها: ابن عباس، محمد بن الحنفیه، حسن، سدی، قتاده، مجاهد و ضحاک می باشند. مراجعه شود به: تفسیر ابن کثیر، ۲ / ۱۳۲؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ۲ / ۱۳۱؛ نیشابوری، غرائب القرآن، ۷ / ۹۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴ / ۲۸۷.
25. سیوطی، الاتقان، 1 / 17.
26. راجع به این دلیل، مراجعه شود به کتب ذیل:
- فخر رازی، تفسیر کبیر، 12/189؛ عبده، المنار، ۷ / ۳۴۹؛ طبری، جامع البیان، (چاپ قدیم)، ۵ / ۱۰۹؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ۲ / ۱۳۱.
27. فخر رازی، تفسیر کبیر، ۱۸۹/۱۲؛ نیشابوری، غرائب القرآن، ۷ / ۹۰.
28. طبری، جامع البیان، ج ۵ / ۱۷۲؛ سیوطی، الدر المنثور، ۳ / ۲۶۱؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، (دارالمعرفه)، ۲ / ۱۳۲؛ ابن کثیر، السیره النبویه، 2/131.
29. روایاتی که نزول آیه را در باره ابوطالب می داند از سه طریق نقل شده:
1. ابن عباس که راوی آن حبیب بن ثابت است.
 2. قاسم بن مخمیره متوفای (۱۱۱) تذکره الحفاظ، ۱ / ۱۲۲.
 3. عطاء بن دینار.
- همه این راهها، مرسله اند، زیرا حبیب مستقیماً از ابن عباس نقل نمی کند و با واسطه مجهول از او روایت می کند و دو راوی دیگر از تابعین هستند.
30. راجع به نزول آیه فوق درباره مشرکان، به تفاسیر ذیل مراجعه شود:
- طوسی، تبیان، ۴ / ۱۰۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴ / ۲۸۷؛ طباطبائی، المیزان، ۷ / ۵۷؛ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، (چاپ پنج جلدی)، ۲ / ۲۶۵؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ۱۲ / ۱۸۹؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۶ / ۴۰۵؛ طبری، جامع البیان، 1735 /؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۲ / ۱۳۲؛ زمخشری، کشف، ۲ / ۱۴؛ عبده، المنار، 7/349؛ شوکانی، فتح القدير، (بیروت، دار احیاء التراث العربی)، ۲ / ۱۰۸؛ ابی السعود، إرشاد العقل السليم، ۳ / ۱۲۲.
31. اسباب النزول عن الصحابه والمفسرين / ۱۲۴؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۲ / ۶۱۰؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۷ / ۳۰.
32. مراجعه شود به مدارک فوق و اسباب النزول واحدی / ۱۷۸.

33. اسباب النزول عن الصحابه و المفسرين / ١٢٤؛ دكتور غازي عناية، اسباب النزول القراني / ٢٤٠؛ قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ٢٧٢/٨؛ واحدي، اسباب النزول / ١٧٧؛ بخاري، صحيح البخاري، ٦ / 411، كتاب التفسير باب ٣٥٦؛ نووي، شرح صحيح مسلم، ١ / ٢١٤.
34. وفات ابوطالب سه سال قبل از هجرت بوده است. ابن هشام، السيرة النبوية، ٤١٦/١؛ زمخشري، الكشاف، 2/315؛ نووي، شرح صحيح مسلم، ٢١٥/١؛ ابن كثير، السيرة النبوية، ١٢٢/٢.
35. قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ٢٧٣/٨.
36. زمخشري، الكشاف، ٣١٥ / ٢.
37. قسطلاني، ارشاد الساري، ٢٧٠/٧.
38. برخی از شخصيتهايي كه به نزول آيه شريفه را در باره اميرالمؤمنين(ع) نقل كردند، عبارتند از:
1. طبري، جامع البيان، (مصر، ميمنية)، 9/140.
 2. غزالي، احياء العلوم، ٢٥٨/٣.
 3. فخر رازي، تفسير كبير، 223.٥ /
 4. ابن اثير، أسد الغابة، (مصر)، ٢٥/٤.
 5. قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، 3/21.
 6. نيشابوري، غرائب القرآن، (مصر)، ٢٠١/٢.
 7. ابوحيان، بحرالمحيط، (مصر)، ١١٨/٢.
 8. آلوسي، روح المعاني، ٩٧/٢.
 9. فندوزي، ينابيع المودة، ٩٢.
 10. شبلنجي، نورالابصار، (چاپ جديد)، ١٧٥/١.
 11. سيوطي، الدر المنثور، (چاپ ٨ جلدی)، ٥٣/٤، ذيل آيه ٣٠ سوره انفال.
 12. حسكاني، شواهد التنزيل، تحقيق محمودي، ١٢٢/١.
- شخصيتهاي ديگري نيز نزول آيه شريفه را درباره اميرالمؤمنين عليه السلام نقل کرده اند. مراجعه شود به احقاق الحق، ٢٤/٢ و ١٤ / و فضائل الخمسة، ٣٤٥/٢.
39. عن سعيد بن المسيب قال أقبل صهيب مهاجراً نحو النبي (ص) فأتبعه نفر من قريش فنزل عن راحلته و انتثل ما في كنانته ثم قال: يا معشر قريش قد علمتم أنني من أركم رجلاً و أيم الله لاتصلون إليّ حتى أرمي بكلّ سهم في كنانتي ثم أضرب بسيفي ما بقي في يدي فيه شي ثم افعلوا ما شئتم و ان شئتم دللتكم على مالي و قنيتي بمكة و خلّيتم سبيلي. قالوا: نعم. فلما قدم على النبيّ (ص) قال: ربح البيع و نزلت: (ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء الله و الله رءوف بالعباد). سيوطي، الدر المنثور، ٥٧٦/١؛ واحدي، اسباب النزول / ٣٩.
40. رجال كشي / ١٥؛ مامقاني، تنقيح المقال، ٣٠/٢؛ ثقفی، الغارات، ٥٦٩/٢.

41. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، 13/262؛ شوشترى، الأخبار الدخيلة، ١٦٧/١؛ الحسنى، الموضوعات فى الآثار و الأخبار/١٩٧.

42. الدر المنثور: اخرج ابن جرير عن محمد بن كعب القرظى (رض) قال: افتخر طلحة بن شيبه و العباس و على بن ابي طالب، فقال طلحة: انا صاحب البيت معى مفتاحه، و قال العباس (رض) انا صاحب السقايه و القائم عليها، فقال على (رض): ما ادرى ما تقولون، لقد صليت الى القبلة قبل الناس و انا صاحب الجهاد، فانزل الله (اجعلتم سقايه الحاج...) الآية كلها. سيوطى، الدر المنثور، ١٤٦/٤؛ طبرى، جامع البيان، ٦٧٠/٦؛ قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ٩٢/٨؛ ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، 2/535.

43. الدر المنثور: اخرج الفريابى عن ابن سيرين قال: قدم على بن ابي طالب (رض) مكه فقال للعباس (رض) اى عم ألتهاجر، االتحق برسول الله، فقال: اممر المسجد الحرام و احجب البيت، فانزل الله: (اجعلتم سقايه الحاج و عمارة المسجد...) سيوطى، الدر المنثور، ١٤٦/٤؛ واحدى، اسباب النزول /١٦٤.

44. الدر المنثور - عن ابن عباس (رض) قال: قال العباس (رض) حين اسر يوم بدر: ان كنتم سبقتونا بالاسلام والهجرة والجهاد لقد كنا نعلم المسجد الحرام، و نسقى الحاج، و نفك العانى، فانزل الله: (اجعلتم سقايه الحاج...) سيوطى، الدر المنثور، ١٤٥/٤؛ واحدى، اسباب النزول /164.

45. الدر المنثور - عن النعمان بن بشير (رض) قال: كنت عند منبر رسول الله (ص) فى نفر من اصحابه فقال رجل منهم ما ابالى ان لا اعمل لله عملاً بعد الاسلام الا ان اسقى الحاج، و قال آخر: بل عمارة المسجد الحرام.

و قال آخر: بل الجهاد فى سبيل الله خير مما قلتم: فزجرهم عمر (رض) و قال: لاترفعوا اصواتكم عند منبر رسول الله (ص). - وذلك يوم الجمعة - ولكن اذا صليتم الجمعة دخلت على رسول الله (ص) فاستفتيه فيما اختلفتم فيه، فانزل الله: (اجعلتم سقايه الحاج...) الى قوله) والله لا يهدى القوم الظالمين).

واحدى، اسباب النزول / ١٦٣. واحدى از معمر بن بشير نقل مى كند، ولى شايد نقل الدر المنثور صحيح تر باشد.

طبرى، جامع البيان، ٦٧/٦؛ عبده، المنار، ٢١٦/١٠.

46. واحدى، اسباب النزول /١٦٠.

47. فخر رازى، تفسير كبير، ١٩١/١٥.

48. بياضوى، تفسير بياضوى، ١٦١/٢.

49. ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ٣٣٧/٢؛ طبرى، تاريخ طبرى، (دارالكتب العلميه)، ٥٤٩/١؛

الأبيارى، الموسوعة القرآنيه، ٦٢/١؛ ابن كثير، السيره النبويه، ٣٢/٢؛ ابن اثير، الكامل، (دارالكتب العلميه)، ٦٠٢/١.

50. طباطبائي، الميزان، ١٣٩/٩؛ ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ٣٣٧/٢؛ الابيارى، الموسوعة القرآنية، ٣٢٨/١ به نقل از ابن نديم و ص ٣٢١ به نقل از بقاعى .
51. طبرى، جامع البيان، (چاپ قديم)، ج ٢٦/٦ .
52. ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ٣٣٧/٢ .
53. قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ٣٣/١٠؛ طبرى، جامع البيان، ٢٥/١٤؛ طباطبائي، الميزان، ١٧٧/١٢ .
54. واحدى، اسباب النزول / ١٨٦؛ غازى عناية، اسباب النزول القرآنى / ٢٤٨؛ ابن خليفه علىوى، جامع النقول فى اسباب النزول، ١٧٦/٢ .
55. امينى، الغدير، ١٣٥/١٠ .
56. امام على (ع)، نهج البلاغه، خطبه شقشقيه .
57. واحدى، اسباب النزول / ١٦٠؛ قرطبي، الجامع الاحكام القرآن، ٦٤/٨؛ آلوسى، روح المعانى، ٣٤/١٠؛ طبرى، جامع البيان، ٤٢/١٠؛ ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ٣٢٥/٢ .
58. واحدى، اسباب النزول / ١٦٠؛ غازى عناية، اسباب النزول القرآنى / ٢٢٠؛ قرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ٤٧/٨؛ آلوسى، روح المعانى، 10/34 .